

## بررسی اجمالی احوال و اشعار غنی کشمیری

محمد نظیر احمد خان\*

کشمیر جنت نظیر با زبان و فرهنگ فارسی رابطه خاصی دارد و از دیرباز این دیار تحت تأثیر فرهنگ ایران بوده است. بر مبنای این حقیقت در مدت ششصد سال از این دیار علما و ادبا به ظهور آمدند که مقام و مرتبت آنان خیلی منبع و معتبر است. قبل از ورود مغول‌ها به کشمیر در اینجا اثر و نفوذ تصوف خیلی راسخ بود. ولی دوران شاهان مغول در کشمیر، دانشمندان آن دیار به شعر و سخن روی آوردند. از خاک کشمیر شعرای برجسته مانند محسن فانی، غنی کشمیری و داراب جوپا به عرصه وجود گذاشتند.

محسن فانی شاعری معروف بود و شاگردان او مانند طاهر غنی، ملا محمد زمان قانع و حاجی محمد اسلم سالم هم از شعرای معتبر بودند. مخصوصاً طاهر غنی از نظر فضل و کمال از استاد خود محسن فانی در شهرت و نام پیشی گرفت. این امر شایسته توجه می‌باشد که طاهر غنی یک شاعر کم نظیر بود و اشعار وی هم مرتبه شعرای ایران هم شد. خصوصاً در نزاکت خیال، نکته‌آوری و لطافت بیان و دیگر محسنات سبک هندی کلام غنی بر شعر و سخن همعصران سبقت دارد. بر این بنا بعضی از مبصرین فکر می‌کنند که در نزاکت تخیل و معنی‌آفرینی در سراسر هند مثل او برنخاسته است.

درباره اوایل حیات غنی تذکره‌نویسان زیاد نوشته‌اند. درباره سال ولادت غنی جمله تذکره‌نگاران هیچ نوشته‌اند. فقط تذکره نصرآبادی درباره غنی اطلاع می‌دهد که او به خانواده عشائی تعلق داشت و پیر غلام حسین اظهار می‌دارد که او از قریه «اشاور» از دیار خراسان ترک وطن کرده به کشمیر نقل مکان کرد. این خاندان از لحاظ زهد و

---

\* استادیار بخش فارسی دانشگاه پتنا، پتنا.

پارسایی شهرت داشتند ولی آقای دکتر صوفی با این فکر و رای غلام حسین اتفاق ندارد. آقای صوفی فکر می‌کند که طاهر غنی به‌سال هزار و چهل (۱۰۴۰ هـ) هجری متولد شده. به‌هر حال مسئله تاریخ ولادت طاهر غنی متنازع فیه است.

ملاً محمد طاهر در آغاز شاعری طاهر تخلّص می‌کرد، ولی بعدها غنی تخلّص اختیار کرد و جمله علوم متداوله را فراگرفت. علاوه بر ادبیات، فلسفه و علم طب را آموخت و استاد طاهر غنی، محسن فانی این تلمیذ با تمیز خود را در تمام علوم ظاهر و باطن تربیت کرده بود. حیات طاهر غنی از واقعات مسافرت تقریباً خالی است، ولی در یک رباعی طاهر غنی درباره سفر هند اشاره می‌کند. می‌گوید:

کرده است هوای هند دلگیر مرا      ای بخت رسان به‌باغ کشمیر مرا  
گشتم ز حرارت غریبی بیتاب      از صبح وطن بده تابشیر مرا

و چند اشعار دیگر هم در دیوان غنی موجود است که در آن درباره مسافرت‌های خود اشاره کرده است. چند شعر بدین معنی به‌قرار ذیل است:

بس که شد زنجیر پایم رشته حب‌الوطن      در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

\*

در سفر بهره‌ام غم وطن است      گل با خار چیده را مانم

\*

چون آسیا می‌پرس ز آسایشم غنی      کز چشم من بگرد سفر خواب رفته است  
این حقیقت است که غنی بیشتر اوقات زندگی خود را در خانه خود به‌سربرد و در حال افلاس و تنگدستی زندگانی کرد و در یک کلبه کوچک در شهر سرینگر می‌ماند و از این اطاق کوچک وقتی که عنداللزوم بیرون می‌رفت، در اطاق خود را باز می‌داشت. شخصی سبب این رویه را پرسید. طاهر غنی در جواب گفت که متاع اصلی این اطاق بنده هستم و هنگامی که در آنجا نمانم آن را بسته داشتن هیچ‌معنی ندارد. همین واقعه را اقبال لاهوری به‌خوبی منظوم کرده است:

به‌پاسخ چه خوش گفت مرد فقیر      فقیر و به‌اقلیم معنی امیر  
ز من آنچه دیدند یاران رواست      درین خانه جز من متاعی کجاست  
غنی تا نشیند به‌کاشانه‌اش      متاعی گران است در خانه‌اش

چون آن محفل افروز در خانه نیست تهی تر ازین هیچ کاشانه نیست

به طور مجموع طاهر غنی شاعری بود که سبک هندی را طرز و آهنگ خاص داد و در معانی و مطالب این سبک نوآوری ها کرد.

اگرچه طاهر غنی یک شاعر مفلوک الحال بود ولی خیلی خوددار و بی نیاز بود. در دیوان او در این معنی اشعار فراوان وجود دارد. یک شعر به این معنی به شرح ذیل می باشد:

به دست خود چنان بستم حنای بی نیازی را  
که همچون پنجهٔ مرجان دُر از دریا نمی گیرد

غنی اوقات حیات خود را در گوشهٔ انزوا می گذراند و شعر و سخن و درس و تدریس را مورد توجه و ذوق می داشت و هم در ریاضت و یاد ایزد متعال خود را مشغول می داشت. غنی تا این درجهٔ تنهایی پسند بود که با احباب و خویش و اقارب زیاد معاشرت نمی کرد. بیت زیر این معنی را ابراز می نماید:

ماندم برون ز مجلس یاران و آشنا آخر چو حلقه بر در بیگانگی زدم

با وجود فلاکت و مستمندی غنی هیچ وقت دامن صبر و شکیب را ترک نکرد. فقیری بود وارسته مزاج و مستغنی، به پیش امرا و سلاطین دست سوال دراز نمی کرد. شعر را هیچ وقت وسیلهٔ معاش نمی ساخت. متاع هنر خود را وسیلهٔ اکتساب زر و سیم ساخت. خواهان صلهٔ شعر نمی شد. هنگامی که شهنشاه اورنگ زیب از استغنا و وارسته مزاجی غنی واقف شد، آرزوی دیدارش در دلش به تحریک آمد. به این موجب شاه مذکور سیف خان فرمانروای کشمیر را یک فرمان فرستاد که او شاعر طاهر غنی را به عزت و احترام به دربار بفرستد. سیف خان از فرمان شاهی طاهر غنی را مسبوق کرد. طاهر غنی دربارهٔ این فرمان شاهی به سیف خان گفت که او به پادشاه وقت بنویسد که دماغ طاهر غنی سودازده شده است و دیوانه گشته است. سیف خان گفت که یک مرد خردمند را چطور دیوانه می توان گفت، غنی فی الفور پیراهن خود را چاک کرد و از دربار سیف خان خروج کرد. سومین روز این واقعه غنی فوت کرد. چنانکه نصرآبادی در تذکرهٔ خود نوشته است:

”از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان، به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او «غنی» را روانهٔ پایهٔ تخت نماید. سیف خان او را طلبیده

تکلیف رفتن به‌هند نمود. او با نموده گفت که عرض کنید دیوانه است، خان گفت «عاقلی را چون دیوانه بگویم؟» او فی‌الغور گریبان خود را دریده دیوانه‌وار روانه خانه شد، بعد از سه روز فوت شد.

راجع به وفات غنی روایات دیگر هم شهرت دارد. از بعضی تذکره‌ها اطلاع یافته می‌شود که غنی در ایام آخر علیل می‌ماند و خیلی ناتوان و لاغر گشته بود. طوری که شاگرد غنی، مسلم در دیباچه دیوان غنی این‌طور می‌نویسد:

«از پیکر هیولایش پوست و استخوان مانده بودی»

غنی به سبب بیماری اذیت‌ناک و جان‌فرسا دائماً در مصیبت و ناراحتی زندگانی می‌کرد و این حقیقت از اشعار وی به ثبوت می‌رسد. چنانکه در یک رباعی خود راجع به این صورت حال این‌طور می‌گوید:

دارم دردی که هست جانکاه مرا      باشد ای کاش عمر کوتاه مرا  
هرچند که نیست مهلک این درد ولی      دایم تا مرگ هست همراه مرا

و سرانجام به علت این امراض مهلک این شاعر ارجمند به سال هزار و هفتاد و نه (۱۰۷۹) هجری چشم از جهان بست و در خود سرینگر نزدیک کلبه خود به خاک سپرده شد. درباره واقعه وفات طاهر غنی، محمد علی ماهر یک قطعه نوشته بود که حسب ذیل است:

چو فیض صحبت آن شیخ کامل داشت فانی شد  
غنی سر حلقه اصحاب او در نکته‌دانی شد  
تهی چون کرد بزم شیخ را گفتند تاریخش  
که آگاهی سوی دارالبقا از دار فانی شد  
(۱۰۷۹ هـ)

و هم یک قطعه دیگر را یک تلمیذ غنی موسوم به مسلم سروده است. تاریخ مندرج بالا را تصدیق می‌کند:

از فوت غنی گشت که و مه غمگین      هرکس شده در ماتم او خاک‌نشین  
تاریخ وفاتش ار پیرسند بگو      «پنهان شده گنج هنری زیر زمین»  
(۱۰۷۹ هـ)

دل ز خرد سال رحلتش چو طلب کرد      قال لنا أن تقول «حی غنیاً»  
(۱۰۷۹ هـ)

طاهر غنی در شعرگویی ذوق و قریحه عالی می‌داشت. جمیع ناقدان و فرهیختگان ادب و فرهنگ فارسی غنی را یک شاعر معتبر و مستند محسوب می‌دارند. اولین غزل‌های دیوان طاهر غنی از حیث هیئت و معنی خیلی با اهمیت می‌باشد. به این سبب استادان شعر فارسی که بعد از غنی بر منصفه ظهور نمودار شدند مصرع‌های این غزل را تضمین کرده‌اند. مطلع و چند شعر این غزل در ذیل درج می‌شود:

جنونی کو که از قید خودی بیرون کشم پارا      کنم زنجیر پای خویشان دامان صحرا را  
اگر شهرت هوس داری، اسیر دام عزلت شو      که در پرواز دارد گوشه‌گیری نام عنقا را  
غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن      که روشن کرد نور دیده‌اش چشم زلیخا را

\*

در مکرز بستن مضمون رنگین لطف نیست      کم دهد رنگ ار کسی بندهای بسته را

\*

غنی تار نفس چون رشته گلدسته می‌گردد      زبانم گر به تقریر آورد اشعار رنگین را  
به سال هزار و چهل و دو (۱۰۴۲ هـ) صائب تبریزی در معیت ظفر خان احسن به کشمیر وارد شد و در اثنای اقامت در کشمیر صائب با غنی ملاقات کرد و با یکدیگر رابطه معاشرت و مراودت داشتند. صائب تبریزی از ملاحظت و لطافت اشعار طاهر غنی خیلی تحت تأثیر او واقع شد و عظمت و رفعت سخن‌سرایی طاهر غنی را ستود. مخصوصاً این شعر طاهر غنی، صائب تبریزی را از خود رفته کرده بود:

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر      دام هم‌رنگ زمین بود گرفتار شدیم

بیشتر تذکره‌نویسان بر این امر متفق هستند که شعر بالا که طاهر غنی سراییده بود نزد صائب فوق‌العاده پسند افتاده بود. تا این حد که صائب اظهار داشت که اگر طاهر غنی تمام دیوان من را بگیرد و به عوض این شعر را دهد، من با دل و جان آماده هستم. صائب وقتی که به وطن خود مراجعت نمود، طاهر غنی را فراموش نکرد و اثر و نفوذ طاهر غنی بر ذهن و طبیعت صائب آن درجه مستولی بود که گاهی کسی سفر ایران می‌کرد و صائب را موقع ملاقات با او حاصل می‌شد، از وی طالب اشعار طاهر غنی می‌شد.

به‌طور مجموع طاهر غنی شاعری بود که سبک هندی را طرز و آهنگ خاص داد و در معانی و مطالب این سبک نوآوری‌ها کرد. از لحاظ صورت و معنی و طرز و آهنگ غنی کشمیری یک شاعر مبتکر بود و با محسنات جدت و بدعت شعر فارسی را غنی‌تر ساخت.

یکی از مختصات غنی کشمیری این است که در اشعار خود الفاظ و لغات زبان کشمیری را به کار برده است. بدین سبب بعضی از اشعار طاهر غنی نزد شعرای ایرانی قابل فهم نیست. مثلاً در شعر ذیل طاهر غنی یک لفظ از زبان کشمیری (کراله پن) را به کار برده است. «کراله پن» آن نخ را می گویند که به وسیله آن سفال گر از چرخ ظروف سفالین را جدا می کند.

طاهر غنی در ادای مفهوم از تلمیحات با مهارت استفاده می کرد و اکثر و تلمیحاتی را که به کار برده است یک دنیای معانی را به ظهور آورده است. مثلاً شعر ذیل ملاحظه بشود:

خلق سرگردان همه از قحط آب و دانه اند هر که را دیدیم غیر از آسیا در گردش است  
غنی کشمیری آرزومند تحوّل و تغیر در شعر بود که این از شعر زیر استنباط می شود:  
غنی در ملک دنیا انقلابی آرزو دارم

که خاک از گردش گردون غبار آسیا گردد

اقبال لاهوری به سبب افکار تغیرپسند طاهر غنی او را خیلی محترم می داشت و در اشعار خود طاهر غنی را مورد احترام و اکرام ساخته است.

در شعر ملّا طاهر غنی مثال های تمثیلات اکثر به نظر می رسد و در این تمثیلات در مصرع اول ادعا را پیش می آورد و در مصرع دوّم برای اثبات ادعا دلیل می آورد و مثل های معروف را هم غنی به چابک دستی تمام به استعمال آورده است. مثلاً در شعر ذیل ملاحظه کنید:

در محفل خود بار مده هم چو منی را افسرده دل افسرده کند انجمنی را  
ماحصل این که کلام ملّا طاهر غنی با محاسن تغزل مزایای مضمون آفرینی، فکر و فلسفه، نکته آوری و جدّت تشبیهات و استعارات مملو است. اشعار غنی از رموز تصوّف و معانی اخلاق مشحون است. غنی در حالی که یک شاعر مفلس و مفلوک الحال بوده ولی دامن غیرت و خودداری را از دست نداده بود. اهل کشمیر را در اشعار ذیل این طور پند می دهد:

سیلی نخوری تا ز کف اهل زمانه	چون مهره شطرنج مرو خانه به خانه
هرچند تعافل کند، ایمن مشو از خصم	پیوسته بود پشت کمان سوی نشانه
از توشه ره بگذر و سرگرم سفر باش	چون مور منه برسر پا کنده ز دانه

طاهر غنی اهل کشمیر را برای حرکت و حرارت سعی و جهد و عمل موعظت

می‌دهد و می‌گوید:

یکی از مختصات غنی کشمیری این است که در اشعار خود الفاظ و لغات زبان کشمیری را به کار برده است. بدین سبب بعضی از اشعار طاهر غنی نزد شعرای ایرانی قابل فهم نیست.

برخیز و به جنگ خصم شمشیر ببند  
بر تیر نظر بسان زهگیر ببند  
اکنون در آخر این مقاله بنده از اصناف  
گوناگون شعر طاهر غنی اشعار شایسته تحسین  
را انتخاب کرده‌ام که به شرح ذیل می‌باشد:  
ما بلبلان بلند نسازیم خانه را

خوش کرده‌ایم خانه یک آشیانه را  
سنگین دل است هر که به ظاهر ملایم است  
پنهان درون پنبه نگر پنبه دانه را  
شد سنگ آستانه دین هر بتی که بود  
کافر بیا و سجده کن این آستانه را  
روزی که گل ز باغ به غارت برد خزان  
بلبل به باد ده سبد آشیانه را  
اندیشه گر ز تنگی گورت بود غنی  
در زندگی ز خاک برآور خزانه را

دیگر:

نی چشم مست او به شکر خواب رفته است      بخت سیاه ماست که در خواب رفته است  
تا دیده‌ایم صبح بناگوش یار را      از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است  
این نقش پای نیست که افتاد بر زمین      پای سلوک ماست که در خواب رفته است  
غفلت نگشت محرم خلوت سرای ما      بیرون ز چشم حلقه در خواب رفته است  
چون آسیا می‌پرس ز آسایشم غنی      کز چشم من به گرد سفر خواب رفته است

دیگر:

به روز هجر کی سیر گلستانم هوس باشد  
که گلبن بی‌گل روی تو در چشمم قفس باشد  
ز بزم گفتگو خود را نهان سازند خاموشان  
نقاب صورت آینه ار تار نفس باشد

بده از سبزه خط مرغ دل را خطاً آزادی

چو مغز پسته تا کی طوطی ما در قفس باشد

دیگر:

به راه شوق تو ای آفتاب عالمگیر	چو اشک شمع مرا عمر رفت در شبگیر
کجا ز دست خدنگ تو جان برد نخچیر	پرنده‌ای ز کمانت نجست غیر از تیر
به خانقه مبر اسباب می کشی ساقی	که هست کشتی می را خطر ز موج حصیر
ز شرم پیش لب یار و نمی‌گردد	دهان تنگ بتان گشت غنچه تصویر
غنی ز ترک محبت بسی پشیمانم	ز زلف یار گرفتم دل و شدم دلگیر

دیگر:

نیست موج جوی شیر از سنگ خارا آشکار  
 کوهکن را شد سفید از گریه چشم انتظار  
 موسم گل می‌رود تا چشم برهم می‌زنی  
 همچو نرگس جامه‌ها بر سر مکش در نو بهار  
 عاقبت چشم ترم از گریه خواهد شد خراب  
 خانه ویران می‌شود چون طفل باشد خانه‌دار  
 حسن ذاتی را غنی بیمی نباشد از زوال  
 کی بشوید آب بحر از پنجه مرجان نگار

دیگر:

کاسه خود می‌کند هرکس به آب و دانه پُر  
 دانه‌چین از حرص گشتن دست از جان شستن است  
 مردم چشم مرا از اشک شد پیمانۀ پُر  
 شد صدف را آخر از آب گهر پیمانۀ پُر

چند رباعیات غنی:

کی سیر ز انعام شود چشم گدا	جز فقر ندارد مرض حرص دوا
آن را که کند چشم پریدن بیتاب	خوش تر پر گاهی بود از بال هما

\*

بازار نمد پوشی ارباب ریا	گرم است گر امروز نباشد فردا
زاهد که زبور یا به دعوی برخاست	چون شعله خس زود نشیند از پا

\*



سرمایه من در آستین دست تهی ست  
 بر خاتم دولتم نگین دست تهی ست  
 اهل زر و سیم تنگدستند غنی  
 دستی که فراخ است همین دست تهی ست

\*

ای جامه فقر زیب و پیرایه تو      وی شاه و گدا توانگر از مایه تو  
 در خاتم صنع سر نزد نقش دو کون      تا صرف نشد سیاهی سایه تو

### منابع

۱. ادبیات کشمیر، علی جواد زیدی.
۲. کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ از پروفیسور عبدالقادر سروری.
۳. کشمیر: ادب و ثقافت از سلیم خان کمی.
۴. تذکره شعرای کشمیر از سید حسام الدین راشدی.
۵. تذکره نصرآبادی.
۶. دیوان غنی کشمیری، مرتبه امین احمد داراب.
۷. دیوان غنی کشمیری، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۹۸ م.
۸. پیام مشرق از علامه اقبال لاهوری.